**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**تنبیهات انسداد**

**تنبیه اول**

**توضیح فرمایش صاحب هدایة المسترشدین**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه نود و پنجم\_30 فروردین 1399**

عبارات شیخ انصادری رضوان الله تعالی علیه را می خواندم در پاسخ مرحوم، شیخ محمد تقی صاحب هدایة المسترشدین، به اینجا رسیدیم که ما یک امر واقعی حقیقی داریم، یک امر واقعی جعلی، واقع جعلی، هر کدام از این ها که بخواهد عمل بشود، چه واقع حقیقی و چه واقع جعلی، لا یکون بنسه امتثالا و اطاعتا بالامر المتعلق به ما لم یحصل العلم به، این ها را خواندیم. عرض کردم این یکی دو جلسه بیشتر تاکید عبارات خوانی داریم، ضمنا توضیح هم می دهم، عبارات که تمام شد بر می گردم با بیان خودم ان شاء الله مطلب را باز می کنم:

نعم لو کان کل من الامرین المتعلقین بالادائین مما لا یعتبر فی سقوطه قصد الاطاعة و الامتثال، کان مجرد کل منهما مسقطا للامرین من دون إمتثال.

و أما الامتثال للامر بهما فلا یحصل إلا مع العلم.

چند چیز هست که تکلیف از عهده انسان بر می دارد؛ یکی عصیان تکلیف و گذشت وقت است، حال قضا می خواهد بحث دیگری است، اما اگر وقتی داشت از این جا تا ان جا عصیان کرد دیگر موضوعی باقی نمی ماند. یکی دیگر از چیزهایی که باعث اسقاط تکلیف می شود، انجام دادن عمل است ان هم عمل توسلی که نیازی به قصد امر و نیازی به علم به آن امر ندارد، انجام دادن مهم این بود که این انجام بشود. سوم؛ چیزی بالاتر از سقوط امر و آن کلمه امتثال است و اطاعت. در امتثال و اطاعت صرف سقوط مطرح نیست، آن جا علم می خواهیم چون قسط امر میخواهیم. در جلسه گذشته گفتیم هر یک از واقع حقیقی و واقع جعلی امتثال و اطاعت نیست تا وقتی علم حاصل نشود این مال کجاست؟ ما انجایی است که در سقوطش قصد اطاعت و امتثال مطرح است؛ چون در سقوطش قصد امتثال و اطاعت مطرح است و قصد بلا علم ممکن نیست، پس سقوط که متوقف بر امتثال است و و امتثال متوقف است بر قصد امتثال، قصد امتثال بدون علم ممکن نیست. در تعبدیات اینگونه است. بله توصلیات حسابش جداست. خب این تا اینجا.

ثم إن هذین الامرین(واقعی حقیقی و واقع جعلی) مع التمکن من إمتثالهما یکون المکلف مخیرا فی إمتثال أیهما، بمعنی أن المکلف مخیر بین تحصیل العلم بالواقع فیتعین علیه و ینتفی موضوع الامر الاخر، (مثال زدم اگر هم می توانم هم از خودم امام بپرسم و هم از ابان بن تغلب بپرسم و هیچ کدام هم بر دیگری ترجیح ندارد، خب مخیرم هر کدام را که انجام بدهم، موضوع امر دیگری ساقط می شود، رفتم سراغ امام دیگر امر امر رجوع به ابان بن تغلب ندارم، رفتم سراغ ابان بن تغلب امر رجوع به امام ندارم، وقتی رفتم سراغ امام دیگر چه داعی دارم بروم سراغ ابان بن تغلب؟چون) إذ المفروض کونه ظاهریا (امر رجوع مثلا به ابان بن تغلب امر ظاهری است) قد أخذ فی موضوعه عدم العلم بالواقع (یعنی من واقع را نفهمیده باشمحال که از خود امام واقع را فهمیدم و شنیدم دیگر موضوعی ندارد،این کار را می توانم بکنم، یک کار دیگر هم می توانم بکنم، واقع را تحصیل نکنم سراغ امام نروم، امر ظاهری را اطاعت کنم، اگر از هر دو متمکن هستم و هیچ کدام بر دیگری ترجیح) و بین ترک تحصیل الواقع و إمتثال الامر الظاهری.

هذا مع التمکن من إمتثالهما.

و أما لو تعذر علیه إمتثال أحدهما تعین علیه إمتثال الاخر،(راه الف نشد راه باء، راه باء نشد راه الف) کما لو عجز عن تحصیل العلم بالواقع(نمی توانم سراغ امام بروم) و تمکن من سلوک الطریق المقرر(یم توانم سراغ ابان بروم) لکونه(طریق) معلوما له،(اینجا حکم برایم معلوم می شود) أو إنعکس الامر بأن تمکن من العلم و إنسد علیه باب سلوک الطریق المقرر(سراغ امام می توانم بروم، سراغ کسی دیگر نمی توانم بروم، بسته است، نمی شناسم کسی را. آنچه طریق برایم معلوم بود، اینجا) لعدم العلم به(طریق) (این در صورتی که یکیش متعذر بود، یکی هم متمکن. شق ثالثش کجاست؟ 1. از هر دو متمکن 2. از یکی متمکن 3. ) و لو عجز عنهما(علم به واقع نیست، علم به طریق هم نیست) معا قام الظن بهما مقام العلم بهما بحکم العقل. (عقل می گوید حالا که علم نیست برو سراغ ظن. اما ظن به چی؟ ظن به واقع یا ظن به طریق. چرا می گویید ظن به طریق اولی است؟ چه ترجیحی دارد اتفاقا اگر قرار باشد ترجیحی باشد، ظن به واقع ترجیح دارد)

و لو عجز عنهما معا(هم از واقع حقیقی، هم از واقع جعلی علما عاجز شد،) قام الظن بهما(به واقع جعلی . به واقع حقیقی نوبت می رسد به حکم عقلی. اما کدام ترجیح دارد، اگر نوبت به ترجیح برسد واقع ترجیح دارد نه طریق جناب هدایة المسترشدین) مقام العلم بهما بحکم العقل.

فترجیح الظن بسلوک الطریق المقرر (ترجیح) علی الظن بسلوک الواقع لم یعلم وجهه،(چه دلیلی دارید که ظن به سلوک طریق مقدم بر ظن به واقع است؟ بلکه به عکس است.) بل الظن بالواقع أولی فی مقام الامتثال،(که بارها گفتیم) لما أشرنا إلیه سابقا من حکم العقل و النقل بأولویة إحراز الواقع(بابا این همه اواز ها از احراز واقع است ان وقت شما ان را کنار می گذارید سراغ طریق می روید؟).

هذا فی الطریق المجعول (همه چیزهایی که در این صفحه گفتیم) فی عرض العلم بأن أذن فی سلوکه مع التمکن من العلم. (بگوید دو تا راه است الف و باء. واقع، واقع حقیقی می توانی بروی، واقع جعلی را هم می توانی بروی، ترتیب بندی نیست، ترتیبی بینشان نیست، اولویتی بینشان نیست، اینهایی که گفتی مال اینجاست، اما اگر امد گفت واقع جعلی را وقتی برو که علم به واقع حقیقی نداری. این جا چه کنیم؟ بازهم اینجا می گوییم انی که قائم مقام تحصیل علم می شود مجرد سلوک در یک طریق نیست، علم به سلوک طریق است پس بحث واقع بازم پیش می آید)

فقط دنبال این باشید که عبارت حل بشود.

هذا فی الطریق المجعول فی عرض العلم (بگوید هر کدامش را میخواهی برو. چگونه مجعول فی عرض العلم؟) بأن أذن فی سلوکه مع (این طریق)التمکن من العلم. (حتی اگر متمکن از علم هم شدی سراغ طریق هم می توانی بری. آن هایی که گفتیم مال اینجاست. ای کاش این را اول اشاره می کرد تا شیر بحث منطقی می آمد جلو من ان شاء الله در دسته بندی این کار را خواهم کرد ان شاء الله)

و أما إذا نصبه بشرط العجز عن تحصیل العلم،(گفت سراغ باء برو به شرطی که سراغ الف نتوانی بروی، عاجز از علم به الف باشی. اینجا چه کنیم؟ فرقی می کند اینجا؟ نه) فهو أیضا کذلک، ضرورة أن القائم مقام تحصیل العلم الموجب للاطاعة الواقعیة عند تعذره هی الاطاعة الظاهریة المتوقفة علی العلم بسلوک الطریق المجعول،(علم به سلوک طریق مجعول لا علی مجرد سلوکه. ما همه حرفمان این است سلوک طریق موضوعیت ندارد باید علم پیدا کنم که این طریق من است تا امتثال محقق شود) لا علی مجرد سلوکه.

و الحاصل: أن سلوک الطریق المجعول مطلقا(یعنی در عرض) أو عند تعذر العلم(طولیت) فی مقابل العَمل بالواقع. (همان حرف دیروز. عمل به واقع جعلی، چه واقع جعلی در عرض واقع واقعی باشد چه در طول، عمل به این طریق فی مقابل العمل بالواقع)

فکما أن العمل بالواقع مع قطع النظر عن العلم لا یوجب إمتثالا ... (آن و انما را نمی خوانم) فکذلک سلوک الطریق المجعول(هم چنان که در واقع حقیقی بدون در نظر گرفتن علم در ان امثال تعبدیات امتثال صادق نیست، در واقع جعلی هم همین است، فکذلک سلوک الطریق المجعول) مطلقا.

فکل منهما موجب لبراءة الذمة واقعا و إن لم یعلم بحصوله،(این در توسلیات، که اطاعت نمی خواهیم ) بل و لو إعتقد عدم حصوله.

و أما العلم بالفراغ المعتبر فی الاطاعه، فلا یتحقق فی شئ منهما إلا بعد العلم أو الظن القائم مقامه. (آن در توسلیات که اطاعت نمی خواهیم، سقوط کافی است نه در این ها)

فالحکم - بأن الظن بسلوک الطریق المجعول یوجب الظن بفراغ الذمة، بخلاف الظن بأداء الواقع، فإنه لا یوجب الظن بفراغ الذمة، إلا إذا ثبت حجیة ذاک الظن و إلا فربما یظن بأداء الواقع من طریق یعلم بعدم حجیته - تحکم صرف. (کسی بگوید اگر ظن به طریق مجعول را برگزیدی ظن به فراغ ذمه هست، اما ظن به اداء واقع، ظن به فراغ ذمه در ان نیست، تحکم است مگر این که علم داشته باشم این ظن به واقع حجت است و الا اگر علم نبود)

و إلا فربما یظن بأداء الواقع من طریق یعلم بعدم حجیته(این آقا می گوید مهم برای من واقع نیست ممکن است من علم پیدا کنم، ظن پیدا کنم به اداء واقع، اما از یک راهی که یقین کنم شارع ان را نمی پسند و ان راه حجیت ندارد، فایده ایی ندارد برائت ذمه حاصل نمی شود. آن چه برائت ذمه، فراغ ذمه می آورد، ظن به سلوک طریق مجعول است نه ظن به واقع.)

شیخ می گوید همه این ها تحکم صرف است. حالا چرا این آقا این حرف ها را می زند و بین این دو فرق قائل می شود ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.